



حمید پارسانیا: سکولارها پدیده داعش را شاهد شکست حضور اسلام در سیاست می‌خوانند

حمید پارسانیا استاد دانشگاه تهران گفت: برخی از نظریه پردازان غربی که نسبت به اصل اسلام موضع دارند، تلاش می‌کنند، داعش را نتیجه بازگشت مجدد اسلام به عرصه سیاست بدانند.

حمید پارسانیا استاد دانشگاه تهران گفت: برخی از نظریه پردازان غربی که نسبت به اصل اسلام موضع دارند، تلاش می‌کنند، داعش را نتیجه بازگشت مجدد اسلام به عرصه سیاست بدانند. برخی از مسلمانان نیز که به تفسیر مدرن از دیانت تن در داده‌اند و قرائت سکولار و دنیوی از دین دارند و ناباورانه، ناظر احیای فرهنگ و تمدن اسلامی هستند و بازگشت مجدد اسلام را در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی مشاهده می‌کنند پدیده داعش را با ذوق زدگی، شاهد شکست حضور اسلام در سیاست، می‌خوانند.

به گزارش خبرگزاری مهر، حمید پارسانیا استاد دانشگاه تهران، با سایت شفقنا درباره پیدایش داعش گفتگویی کرده است که گزارش اجمالی از آن را به نظر تان می‌رسانیم.

وی در پاسخ سوالی مبنی بر اینکه "نظر شما درباره افراطی‌گری‌هایی که سبب پیدایش داعش شده است چیست؟" می‌گوید: پیدایش داعش را نمی‌توان در افراط و تفریط یک یا چند گروه و جمع خاصی که در یک منطقه جغرافیایی محدود قرار گرفته‌اند، ریشه‌یابی کرد. عوامل ظهور داعش وسیع‌تر از آن است که به منطقه شام و عراق یا خاورمیانه محدود شوند و عمیق‌تر از آن است که به افراط و تفریط افراد، اشخاص و گروه‌ها محدود شود. عمق مسئله را باید در دایره یک مواجهه تمدنی و از پیامدهای عملکرد جهان غرب در قبال بیداری اسلامی دید. عملکرد خشن داعش و گروه‌هایی مانند آن، واقعیتی نیست که تنها حاصل افراط آنها یا نتیجه ظاهرگرایی و گریز یک گروه خاص از عقل و عقلانیت باشد.

یعنی مسئله به اینجا ختم نمی‌شود که یک عده اعتدال یا برخوردی ملایم‌تری ندارند. افراطی‌گری، خشک‌سری، ظاهرگرایی، جمود و گریز از عقل و استنباطات عقلی از متون، همواره در افراد یا گروه‌های مختلف بخش‌های جهان اسلام وجود داشته و دارد و این امور گرچه از زمینه‌های پیدایش گروه‌های افراطی هستند ولیکن هیچ‌گاه به تنهایی پدیده‌ای در سطح داعش را به دنبال نمی‌آورند.

پارسانیا در پاسخ به این سوال که "با توجه به عوامل و زمینه‌های مختلفی که در شکل‌گیری داعش نقش دارند، پس نمی‌توان داعش را محصول سیاست آمریکا، اسرائیل یا دول غربی دانست و ما باید سهمی را که مسلمانان در آن دارند نیز به رسمیت بشناسیم." اظهار می‌کند:

برخی از نظریه پردازان غربی یا کسانی که نسبت به اصل اسلام موضع دارند، از سهم اسلام نیز یاد می‌کنند و بلکه تلاش می‌کنند، داعش را نتیجه بازگشت مجدد اسلام به عرصه سیاست بدانند. برخی از مسلمانان نیز که به تفسیر مدرن از دیانت تن در داده‌اند و قرائت سکولار و دنیوی از دین دارند، پیدایش داعش را نتیجه ورود اسلام به عرصه سیاست می‌دانند، این گروه که ناباورانه، ناظر احیای فرهنگ و تمدن اسلامی هستند و بازگشت مجدد اسلام را در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی مشاهده می‌کنند پدیده داعش را با ذوق زدگی، شاهد شکست حضور اسلام در سیاست، می‌خوانند.

حوادث امروز جهان اسلام، از برخی جهات بی‌شابهت با حوادث دوران بنی‌امیه نیست. در دوران بنی‌امیه نیز شاهد شکل‌گیری حاکمیتی به نام خلافت اسلامی با ادبیاتی ظاهرگرایانه، خردستیز و رفتاری خشن و خونریز هستیم. حادثه عاشورا، با همه مظلومیت در دوران همین خلافت واقع می‌شود. تردیدی نیست که اگر اسلام ظهور نمی‌کرد و آیات و پیام‌های اجتماعی و تاریخی قرآن نمی‌بود و اگر تلاش‌های بی‌وقفه رسول خدا و اصحاب گرامی او و مجاهدات و مبارزات اجتماعی آنان نمی‌بود، اثری از بنی‌امیه و خلافت اسلامی آنان نبود اما آیا می‌توان همه آنچه را که در دوران بنی‌امیه گذشت به اسلام یا به عمل و رفتار مسلمانانی نسبت داد که اسلام را از زاویه ذهن و دل به عرصه عمل و رفتار و ساختارها و مناسبات اجتماعی، سیاسی وارد کردند و آیا می‌توان غلبه بنی‌امیه را شاهد بر شکست نظریه اجتماعی اسلام دانست یا آن که برعکس غلبه بنی‌امیه، نشانه عدول مسلمانان از عمل به اسلام و در عین حال، نشانه پیروزی و موفقیت رسول خدا و اصحاب مؤمن اوست. به نظر می‌رسد، حضور خلافت اموی اولاً نتیجه موفقیت اسلام است و ثانیاً نتیجه عمل کردن مسلمانان به اسلام نیست بلکه نتیجه کم‌کاری و کم‌عمل کردن مسلمانان به اسلام است.

اسلام تا سال فتح مکه پیش از بیست سال در برابر نظام قبیله‌ای مشرکانه عرب، مقاومت کرد، در تمام دوران مدنی، بنی‌امیه، در کانون فرماندهی کفر، قرار داشت و در فتح مکه، اسلام با محوریت توحید پیروزمندانه وارد مکه شد، ابوسفیان و دیگر فرماندهان کفر، در این هنگام، تسلیم شدند، بی‌آنکه ایمان به قلب و جان آنان راه پیدا کرده باشند. اسلام مفاهیم و گروه‌بندی‌های جدیدی را در شبه جزیره ایجاد کرد. ایمان و کفر، دو مفهوم جدیدی بودند که گروه‌بندی اجتماعی مناسب با خود را در پناه باور به توحید یا تقابل با آن به همراه می‌آوردند و به موازات قدرت گرفتن اسلام و ورود آن به فرهنگ شبه جزیره مفهوم جدیدی نیز شکل پیدا کرد، این مفهوم، نفاق است. نفاق یک پدیده اجتماعی است که در شرایط غیبت یا عزلت مفاهیم توحیدی وجود نخواهد داشت.

به موازاتی که توحید و گروه‌بندی مناسب با آن در عرصه فرهنگ حضور پیدا کند و هنگامی که کفر در موضع ضعف قرار گیرد؛ نفاق فرصت بروز پیدا می‌کند. نفاق، کفر پوشیده و پنهان است که در پوشش ایمان فعالیت خود را ادامه می‌دهد و روشن است که اگر کفر در موضع اقتدار باشد یا توحید و ایمان در قلمرو فرهنگ منزلت و شأن ویژه نیافته باشد، نیازی به نفاق نیست. بنی‌امیه آن زمان که به اسم خلافت رسول خدا به قدرت می‌رسد، نشانه این است که آنان نتوانستند در برابر توحید و رسالت در قلمرو ارزش‌ها و آرمان‌های اجتماعی جامعه مقاومت کنند و نشانه این است که به رغم مقاومت‌های فراوانی که کفار در قبال اسلام کردند، اسلام در نهایت به عنوان ارزش و معرفت مسلط در جامعه حضور به هم رسانید، و فرهنگ اسلامی تکوین یافت. اما علت این که نفاق، در زیر پوشش مفاهیم اسلامی و دینی بر اریکه قدرت می‌نشیند، این است که اسلام و قرآن، به رغم حضور مسلط در عرصه فرهنگی جامعه، از اقتدار و توان لازم برخوردار نیست و گرفتار آسیب‌هایی است که فرصت رخنه رقیب را در زیرپوشش نمادهای دینی آن هم در حساسترین نهاد اجتماعی فراهم آورده است و این پدیده می‌تواند ناشی از کم‌کاری و غفلت مسلمانان و جامعه اسلامی نسبت به معانی و ارزش‌ها و آرمان‌های دینی باشد.

امام حسین(ع) در اواخر دوران حیات معاویه وضعیت نابسامان جامعه اسلامی را حاصل کم‌کاری و پشت کردن مسلمانان و خصوصاً عالمان به ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی و نتیجه بی‌توجهی آنها به اموری نظیر امر به معروف و نهی از منکر می‌خواند.

بنابراین گرچه بنی‌امیه بدون حضور اسلام هرگز نمی‌توانستند از یک قدرت قبیله‌ای به یک قدرت جهانی تبدیل شوند لکن حضور آنها، لازمه طبیعی، حضور اسلام نیست بلکه لازمه انحراف امت اسلامی و عمل نکردن آنها، به ارزش‌هایی است که به سطوحی از پیروزی در عرصه فرهنگ عمومی نایل شده است. امام حسین(ع) به همین دلیل راه خروج از این آفت و بلیه اجتماعی را بازگشت از اسلام نمی‌داند بلکه راه خروج را بازگشت به اسلام و اصلاح امت جدّ خود می‌داند.

وی در بخش دیگری از این گفتگو در پاسخ به اینکه آیا داعش نمونه‌ای از خلافت بنی‌امیه است، می‌گوید: حادثه‌ای که اینک در مناطقی از شام و عراق با عنوان داعش، شکل گرفته است، گرچه هرگز، ابعادی به گستردگی خلافت اموی را نداشته و نمی‌تواند داشته باشد، ولیکن بدون نسبت و بدون تشابه با آن نیست. بنی‌امیه، بقایای قدرت قبیله‌ای بودند که در رقابت با قدرت معنوی و جهانی اسلام قرار گرفتند. این قدرت در چهره نفاق از اسلام به عنوان یک ایدئولوژی تحریف شده، استفاده کرد، اسلام اموی اسلام گزینشی امویان بود، قدرت امویان قدرت برخاسته از متن اندیشه اسلامی نبود، بلکه قدرت برساخته قبیله‌ای بود، که با برخورد گزینشی به تحریف در اندیشه اسلامی می‌پرداخت.

قرائت و تفسیر تحریف شده اموی، قرائتی ظاهرگرایانه، عقل‌ستیز بود که با استناد به ظواهر گزینشی قرآن به تکفیر خاندان اهل بیت عصمت و طهارت پرداخت و آنها را خارج شده از دین خواند. فروپاشی قدرت اموی عقبه‌های سیاسی معرفت بر ساخته آنها را در هم ریخت، ولیکن معرفت تولید شده تداوم تاریخی خود را به طور کامل از دست نداد، بلکه اولاً: صورت‌های تعدیل شده‌ای از آن نظیر کلام اشعری، توسط قدرت‌های جایگزین تداوم یافت. و ثانیاً، صورت اولیه آن، با تغییراتی کمتر، و در ابعادی محدود به‌دوره آن، که از قدرت و سطوح اجتماع، بدو، جدا باشد، هر چندگاه یک‌بار، بازتولید می‌شد.

نمونه‌ای از بازخوانی مجدد، اسلام اموی را در اندیشه و عمل ابن تیمیّه می‌تواند دید، ولیکن این قرائت‌ها به دلیل این که از عقبه و زمینه‌های اجتماعی، کافی برخوردار نبود، هیچ‌گاه نتوانست و نمی‌توانست پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای داشته باشد. داعش، القاعده و بخش وسیعی از سلفیان که بازگشت به سده نخستین را مدنظر خود قرار داده‌اند، بازگشت به اسلام اموی را دنبال می‌کنند و از این جهت از ذخایر معرفتی آنان بهره می‌برند.